



تفسیر سوره ناس و فلق

امام موسی صدر

ترجمه مهدی فرخیان

تهران، ۱۳۸۸

سرشناسه	: صدر، موسی، ۱۳۰۷-
عنوان قراردادی	: دراسات للحیاه. برگزیده. فارسی
عنوان و نام پدیدآور	: تفسیر سوره ناس و فلق/موسی صدر؛ ترجمه مهدی فرخیان
مشخصات نشر	: تهران: امام موسی صدر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۴۵ ص. ۷/۵×۱۶. م.س.
فروست	: تفسیر قرآن؛ ۳
شابک	: ۸۰۰۰ ریال: 978-600-90068-9-2
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع	: تفاسیر (سوره ناس)
موضوع	: تفاسیر (سوره فلق)
موضوع	: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	: فرخیان، مهدی، ۱۳۵۸-، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۴۰۴۲۱۶ د ۴ ص ۹۸/۹۸ BP
رده‌بندی دیوبندی	: ۲۹۷/۱۷۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۳۱۳۱۵



مؤسسه فرهنگی-تحقیقاتی امام موسی صدر
 IMAM MOUSSA SADR CULTURAL & RESEARCH INSTITUTE
 تهران، میدان هفت تیر، بالاتر از مسجد الجواد، کوچه شریعتی،
 پلاک ۱۰، طبقه اول ۸۳۴۱۲۹۳
www.imamsadr.ir

p تفسیر سوره ناس و فلق O

امام موسی صدر
 ترجمه مهدی فرخیان
 چاپ اول: ۱۳۸۸
 تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۰۰۶۸-۹-۲
 همه حقوق محفوظ است.
 بهای: ۸۰۰۰ ریال

فهرست

۷	سخن ناشر.....
۱۱	تفسیر سوره ناس.....
۲۷	تفسیر سوره فلق.....

سخن ناشر

بی شک قرآن سر چشمه نخست و بی بدیل دریافت حقایق و منبع فهم چگونگی رستگاری است. همه مسلمانان اذعان دارند که این کتاب منبع نخست فهم اسلام است که دچار هیچ تحریفی نشده است، اما آن چنان که اصولی‌ها می‌گویند این کتاب قطعی الصدور و ظنی الدلالة است. به بیان خود قرآن، این کتاب هم شامل محکّمات است و هم دربرگیرنده متشابهات. از این رو، باید متشابهات قرآن را با محکّمات آن سنجید و دلالت‌های آن را با شیوه‌هایی کشف کرد که خود شارع در پیش روی ما نهاده است.

امام موسی صدر از جمله متفکرانی است که توان گفت شناخت مخصوص به خود را از اسلام دارد. او با

شماره‌های این مجموعه است که آن را تفسیر قرآن
نامیده‌ایم.

مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر

همین شناخت از اسلام بود که پا به لبنا نهاد و منشأ تحولات دامنه‌دار شگرفی در میان اهالی آن دیار، خصوصاً شیعیان، شد. بنابراین، دریافت و تفسیر او از قرآن برای واکاوی اندیشه‌های امام موسی صدر و حتی نقد آن اندیشه‌ها اهمیت بسزایی دارد.

مجموعه تفسیرهای امام موسی صدر، غیر از آنچه به صورت پراکنده در میان دیگر آثار او درج شده، شامل دو کتاب است. یکی از این کتاب‌ها دربردارنده سوره قصار و دیگری شامل آیاتی منتخب از قرآن است. بر آن بودیم تا این تفاسیر را در دو مجلد ترجمه و عرضه کنیم، اما پس از استقبال علاقه‌مندان، خصوصاً جوانان، از مجموعه پرتوها (کتاب‌هایی که فقط شامل یک گفتار از امام موسی صدر است و در قطع کوچک و کم‌حجم فراهم شده است)، تصمیم گرفتیم که علاوه بر چاپ آن دو جلد، مجموعه دیگری که هر کتاب فقط مختص یک موضوع یا یک سوره باشد، تهیه کنیم و آن را به علاقه‌مندان عرضه داریم. آنچه پیش روی شماست یکی از

تفسیر سوره ناس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ
شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ
النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ *

به نام خداوند بخشاینده مهربان

بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم، * فرمانروای مردم، *
خدای مردم، * از شر وسوسه و وسوسه‌گر نهانی، * آن‌که
در دل‌های مردم وسوسه می‌کند، * خواه از جنیان باشد
یا آدمیان. *

خداوند متعال از راه وحی مُنَزَّل به پیامبر اکرم به آدمیان می آموزد که شما در معرض خطر و سواس قرار دارید. واژه «وسواس» در لغت به معنای شیء نهان (نهفته) و صدای آرام و ضعیف است. حدیث نفس خیال‌ها و اندیشه‌ها و تصورات نهان آدمی است که برای دیگران آشکار نیست و آنها را نمی شنود.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ.»^۱ نفس و سوسه می کند، و در سوره «اعراف» درباره قصه آدم و حوا این گونه آمده است: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ.»^۲ «وسوسه» در لغت به معنای صدای آهسته است، و در اصطلاح و عرف عرب زبانان برای چیزی که جنبه مثبتی برای آن متصور نیست، به کار می رود. وسوسه یعنی سخنان آهسته‌ای که آدمی را منحرف می سازد.

«خَنَّاس» و «خُنَّس» و «خَنَّس» به معنای چیزی است که آشکار می گردد، سپس پنهان می شود: «فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّس.»^۳ «خُنَّس» به معنای ستاره‌ای

۱- «ما آدمی را آفریده ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم.» ق(۵۰)، ۱۶.

۲- «پس شیطان آن دو را وسوسه کرد.» اعراف (۷)، ۲۰.

۳- «سوگند به ستارگان بازگردنده، سیرکننده غایب شونده.» تکویر (۸۱)، ۱۵ و ۱۶.

است که می درخشد، سپس پنهان می شود. پس «خَنَّاس» یعنی موجودی که آشکار می گردد، سپس پنهان می شود، می آید و می رود، گویی مراقب آدمی است، و هر گاه او را غافل دید، به وسوسه اش دچار می کند. اما چون او را هوشیار و آگاه و متوکل بر خدا یافت، پنهان می شود. این وسوسه همراه همیشگی انسان است، با هر انسانی در این جهان، حتی امیرالمؤمنین. حضرت علی ع می گوید: «یا دُنْیَا دُنْیَا... غُرِّی غَیْرِی.»^۱ این عبارت نشان می دهد که دنیا بر آن بود تا امام را بفریبد، اما او وارسته تر از آن بود تا فریفته دنیا شود. پس فریب به سراغ امام هم می آید، ولی او فریب نمی خورد. بنابراین، هر کدام از ما در معرض خطر وسوسه از جانب خَنَّاس هستیم. تصوراتی که خطور می کند، القائات و تردیدها و شک‌هایی هستند که مایه گمراهی اند. همچنین، دمدمه‌های شیطانی‌ای هست که به ذهن و روان ما راه می یابد و باعث رخنه وسوسه‌گر نهانی به باطن مردم

۱- «ای دنیا... کسی دیگر جز مرا بفریب.» سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه

عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۸،

حکمت ۷۴.

آیه قرآن کریم احکامی درباره جن می‌گوید، از جمله اینکه برخی از آنان منحرف و برخی دیگر مؤمن‌اند. آنان برای استراق سمع در کمین می‌نشستند و آنان نیز به راهی دور رفتند، در عین حال که احکام و تکالیفی دارند.

آنان کجایند؟ مفسران در این باره بسیار مطالعه کرده‌اند. برخی مفسران می‌گویند جن‌ها مردمان سیاه چرده‌اند. اما این تفسیر نادرست است، زیرا که خداوند قائل به سیاه و سفید نیست. خصوصاً در منطقی قرآن کریم که می‌فرماید نه عرب بر عجم برتری دارد و نه سفید بر سیاه، مگر به تقوا. در منطقی قرآن همه انسان‌ها بشرند، و این تفسیر نادرست است، به‌ویژه آنکه این مسئله با آیات سوره جن همخوانی ندارد؛ در این سوره آمده است که آنچه برای شنیدن در کمین می‌نشستند و به جاهایی راه می‌یافتند که انسان نمی‌توانست وارد شود. برخی دیگر از مفسران جن را به انسان وحشی تفسیر می‌کنند. منظور آنان این است که معنی واژه «انسان» با «بشر» تفاوت دارد. «بشر» همان بشر است.

می‌شود. وسوسه گر نهانی و آن حاضر غایب کیست که وسوسه می‌کند و فریب می‌دهد و سبب انحراف انسان در هر زمان می‌شود و همواره در کمین است؟ او کیست، جن است یا انسان؟

این موجود بر دو نوع است: آشکار، که انسان است و نهان، که جن است؛ چه بسا شما واژه «جن» را بشناسید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»^۱؛ «وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»^۲ در این آیه «أَجِنَّةٌ» به معنای جنین است. «جَنٌّ» و «جَنٌّ» و «جنین» و «جنه» به معنای شیء پنهان است. جن هر چیز پنهان است، اما حقیقت جن را نمی‌دانیم. من پس از پژوهش‌های پیگیر درباره مفهوم جن، اذعان می‌کنم که حقیقت جن را نمی‌دانم، زیرا قرآن از جن به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا موجودی واقعی و مکلف است. این معنی در سوره «جن» آمده است: «قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ»^۳ پس از این

۱- «چون شب او را فروگرفت.» انعام (۶)، ۷۶.

۲- «آنگاه که در شکم مادرانتان پنهان بودید.» نجم (۵۳)، ۳۲.

۳- «بگو: به من وحی شده است که گروهی از جن گوش فرادادند.» جن (۷۲)، ۱.

چنان که می‌دانیم انسان از «انس» گرفته شده است، انسان یعنی بشرِ اهلی متمدن، و جن به معنای بشر وحشی غیر اهلی است. این تفسیر نیز نادرست است، زیرا همه انسان‌ها مکلف به همه تکالیف هستند، اما اگر ناآگاهی انسان وحشی محرز باشد، نمی‌تواند مکلف باشد، و انسانی انسان است که آگاهی و اندیشه داشته باشد.

چنان که پیش از این گفتیم این تفسیر با بسیاری از آیات قرآن هماهنگ نیست؛ آیاتی که می‌گویند ابلیس از جن و جن از آتش و انسان از خاک آفریده شده است. نمی‌توانیم واژه «جن» را آن گونه که در کتب تفسیری آمده است، معنا کنیم. از همین رو، با تأسف فراوان می‌گوییم من حقیقت جن را نمی‌دانم، اما به وجود جن، چنان که در قرآن آمده است، ایمان دارم، همان گونه که به روح و ملائکه و خداوند و هر چیز نادیده‌ای که در قرآن از او یاد شده است، ایمان دارم.

ما ایمان داریم که جن هست، اما چیستی جن را نمی‌دانیم. آفریده‌های بسیاری بوده‌اند که بشر آنها را

نمی‌شناخت، اما امروز برای بشر شناخته شده‌اند. بسیاری چیزها از جمله برق و ذره و اشعه ماوراء بنفش و ویروس‌ها و میکروب‌ها و ترشحات معده و غدد و بسیاری پدیده‌ها بوده‌اند که برای بشر دیروز ناشناخته بودند، اما امروز شناخته شده‌اند.

جن یکی از موجودات است و از آتش آفریده شده است، چنان که آدمی از طین. جن موجودی است که مکلف به رعایت واجبات و محرمات است. بنابر آیات قرآنی عده‌ای از آنچه مؤمن و عده‌ای دیگر مشرک‌اند. ما به هر چیزی که در قرآن آمده است ایمان داریم، مانند ایمانمان به خداوند. اما آیا جن را دیده‌ایم؟ خیر. آیا چیزی از جن می‌دانیم؟ فقط به همان اندازه می‌دانیم که در قرآن آمده و نه بیشتر. باور ندارم که جن به سراغ افراد تنها می‌رود یا خشونت به خرج می‌دهد یا باعث سقط جنین زن حامله می‌شود یا در گربه سیاه حلول می‌کند. اینها خرافاتی هستند که نتیجه رسوبات شرک در درون آدمی است.

این خرافات و تسخیر جن و طلسم نوشتن بی پایه و

اساس اند و اباطیلی ناپذیرفتنی اند، و من به آنها باور ندارم.

من ایمان دارم که جن موجودی است پنهان از ما و آفریده از آتش. ابلیس یکی از انواع جن است که پس از کفر شیطان خوانده شده. برخی از جن‌ها مؤمن‌اند و برخی دیگر فاسق، آنها مکلف‌اند و به کمین می‌نشینند تا بشنوند، و پس از رسیدن حضرت محمد ص [به آسمان] دیگر نمی‌توانند این کار را انجام دهند. اما من نه جن‌ها را دیده‌ام و نه بیش از این چیزی از آنها می‌دانم.

سوره «ناس» نیز پرتوی بر حقیقت جن می‌افکند، زیرا جن نیز در وسوسه و فریفتن آدمی مؤثر است، چنان‌که آدمی نیز همین نقش را دارد. اگر ما وسوسه جن را احساس نمی‌کنیم، اما وسوسه آدمیان را حس می‌کنیم. آیا شما تا امروز وسوسه آدمیان را حس کرده‌اید؟ آیا دوست بد را دیده‌اید که چگونه آدمی را منحرف می‌کند؟ آیا دیده‌اید زن فاسد چگونه آدمی را می‌فریبد و انسان را به بد و امی دارد؟ آیا دیده‌اید فرزند

فاسد چگونه منحرف و به راه بد کشیده می‌شود؟ آیا برادر فاسد و خانواده فاسد و مرد فاسد دیده‌اید؟ دوست فاسق همان وسواس خناس است. فرزند فاسد همان وسواس خناس است. اهل فساد همان وسوسه‌کننده‌های نهانی‌اند که آدمی را از راه درست منحرف می‌کنند: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ.»^۱ این معنای وسوسه است. مثلاً من فروشنده‌ای هستم و آن‌گونه که خداوند راضی است معامله می‌کنم. از خود می‌پرسم آیا اگر بنابر رضای خدا عمل کنم و به معامله حلال متعهد باشم، ضرر نمی‌کنم؟ اگر معامله حرام انجام دهم و ربا دهم و در معامله تقلب کنم، ممکن است که سود فراوان ببرم و پولدار شوم. اما اگر در راه درست قدم بردارم، فقیر خواهم ماند. قرآن کریم روشنگرانه می‌گوید همین سخنان وسواس خناس است که در سینه مردم وسوسه می‌کند: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ.»

پس خیال‌ها و تصورات و افکار و احساساتی که

۱- «شیطان شما را از بینوایی می‌ترساند و به کارهای زشت وامی‌دارد.» بقره (۲)، ۲۶۸.

آدمی را به راه بد می‌کشد، و از انسان و یا عواملی سر می‌زند که ما آنها را نمی‌شناسیم، همان وسواس خناسی است که در سینه مردم، چه جن، چه انسان، وسوسه می‌کند. این نوع اول وسوسه است.

نوع دوم وسوسه فتور در همت و سست کردن اراده و اشاعه ترس در نهاد آدمی است. انسانی که در موب هستی گام بر می‌دارد و به سوی جهاد می‌رود و سختی را برمی‌تابد، ناگهان با خود می‌اندیشد که جهاد یعنی چه؟ چرا باید جهاد کنم و بجنگم؟ این راه دلپذیرتر است. چرا باید این کار را انجام دهم و سختی و مشکلات را تحمل کنم؟ از این راه و این جهاد دست می‌کشم. این وسوسه است. این وسوسه یا به وسیله شخص منحرف فاسد به تو راه می‌یابد و یا به واسطه عاملی که تو به چشم نمی‌بینی. اما این دغدغه و این تصورات را در خود حس می‌کنی و همین‌ها از عزم تو می‌کاهد و تو ضعیف و ناامید می‌شوی. وسوسه‌ای است نهانی که در سینه مردم، چه جن و چه انسان، القا می‌شود؛ شک‌ها و اوهامی که به قلب آدمی راه می‌یابد و

در او جایگیر می‌شود. همه تصورات و تأثرات روانی و درونی، که ما آنها را حس می‌کنیم، وسوسه‌های نهانی‌اند.

هر کدام از ما به روشنی این وسوسه‌ها و افکار و شهوات را حس می‌کنیم. قرآن با روشی علمی و روانشناسانه و تربیتی این مسئله و بیماری را درمان می‌کند. قرآن می‌گوید: ای انسان تو آفریده خداوندی و او می‌داند در درونت چیست، او از رگ گردنت به تو نزدیک‌تر است، خداوند تو و شیطان و جن و انس و وسواس خناس را برای امتحان و حساب آفریده است. او خالق هستی است، آیا پناهگاهی قوی‌تر و استوارتر و منیع‌تر از او می‌یابی تا از دست این وسوسه‌ها به او پناه ببری؟ بنابراین، تا آن هنگام که در درونت تناقض حس می‌کنی و وسوسه‌ها اراده‌ات را سست و تو را آشفته می‌کند و فریب می‌دهد، «بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم، فرمانروای مردم، خدای مردم.» بگو: اوست آفریدگارم و پروردگارم، اوست که به من هستی داده و با من است و

همراه من، و من تابع مشیت او هستم. چه نیرویی از او قوی‌تر است و کیست که از او تواناتر باشد، چرا به او پناه نبرم؟

عبارت «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» هم تعبیری علمی است و هم دینی و تربیتی، زیرا هنگامی که از این وسوسه‌ها و القائات دروغین و فسادآور پناه می‌برم به کسی که از من و این وسوسه‌های نهانی نیرومندتر است، احساس آرامش روحی می‌کنم. این شیوه متعارف دین است. مثالی بزخم: همین فال بد زدن عادت زشتی است که در بین ما رواج دارد؛ همین‌که در راه چشم ما به بزی یا کوزه‌ای خالی بیفتد و یا صدای جغدی بشنویم، از سفر منصرف می‌شویم. اینها وسوسه‌های نهانی است که در سینه مردم القا می‌شود. اگر در برابر این وسوسه‌ها به سفر نرفتیم و از اقدام خود منصرف شدیم، وسوسه و نگرانی تشدید و قوی‌تر می‌شود، زیرا هر اندازه آدمی به این وسوسه‌ها تن دهد، کاملاً ناتوان می‌شود، و وسوسه‌ها بر آدمی چیره می‌شوند. از همین رو، در حدیث آمده است: «مَنْ تَطَيَّرَ فَاَمْتَنَعَ عَنِ سَفَرِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ

بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»^۱ مقصود از حدیث چیست؟ آیا می‌گوید باید فال بد بزنی؟ تو می‌رسی: وقتی که ترسانم چگونه راهی شوم؟ می‌گوید: «بگو: پناه می‌آورم به خدای مردم.» او هستی‌بخش و تقدیرکننده و آفریننده و پروردگار است. از که می‌ترسی؟ از کوزه‌ای خالی؟ یا از جن و انس و پادشاه و حاکم و یا از دوست بد؟ از هر که می‌ترسی، خداوند برتر از اوست، او پادشاه پادشاهان است و پروردگار عالم و معبود همه. خداوند با این شیوه مشکل تو را حل می‌کند، زیرا اگر به این وسوسه‌ها پاسخ نگفتی و به راه خود ادامه دادی و به آنها توجهی نکردی، این وسوسه‌ها کم‌رنگ و کم‌اثر می‌شوند و سرانجام از بین می‌روند.

در مورد کثیرالشک چه باید کرد؟ الحمدلله در جامعه کم نیستند. کسانی که در نماز و بحث نجاست و طهارت بسیار شک می‌کنند. معصوم می‌گوید به کثرت شک توجه نکن، یقین کن که نمازت درست است. اما کسی

۱- «هر کس که فال بد زند و از سفر بازایستد به خداوند بزرگ شرک ورزیده است.»

که کثیرالشک نیست، باید نماز احتیاط به جای آورد. ولی شک کثیرالشک اعتبار ندارد. چرا؟ زیرا با بی توجهی این شک کم‌رنگ می‌شود و رفته‌رفته از میان می‌رود. امام صادق^ع در توضیح این حکم می‌گوید: «به بد عادت نکنید.» اجازه ندهید شیطان عادت کند. در منطق دین این وسوسه‌ها و همه نیروهای شر لشکریان شیطان‌اند. و شیطان فرمانده نیروهای شر در هستی است. اگر حکم شیطان را پذیرفتی و بار دیگر وضو ساختی و نماز خواندی یا از سفر منصرف شدی، شیطان بر تو چیره می‌شود و اراده تو در دست او خواهد بود. اما اگر او را نادیده گرفتی و به فرمانش تن ندادی، رفته‌رفته ضعیف می‌شود، چندان که شک تو از میان می‌رود: «لَا تَعُوذُوا الْخَبِيثَ»^۱ در هر صورت، اگر خود را در برابر این دغدغه‌ها و تصورات ناتوان یافتی، «بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم» و برای تأکید بیشتر این سه آیه را با هم بگو: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ،

إِلَهِ النَّاسِ.» به این تأکیدها توجه کنید که آیه می‌گوید: او پروردگار توست، پادشاه توست، خدای توست. در همه ابعاد وجودی‌ات، اوست اول و آخر. پروردگار مردم همان کسی است که آنان را آفریده و پرورش داده و پادشاه آنان است. زمامشان به دست اوست و صلاح و زیانشان در اختیار اوست. اوست که عطا می‌کند و از عطا باز می‌دارد، اوست که روزی می‌دهد و مانع روزی است، این خدا مالک مردم، إله مردم، معبود مردم، غایت و هدف مردم، آینده مردم و، بنابراین، آغاز و میانه و فرجام است. پس وقتی به خداوند متوسل می‌شویم از وسوسه نجات پیدا می‌کنیم. والسلام علیکم.

۱- «به بد عادت نکنید.» محمد بن یعقوب، کلینی، کافی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش، ج ۳، ص ۳۵۸.

تفسیر سوره فلق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ❀ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ❀ وَمِنْ شَرِّ
غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ❀ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ❀ وَمِنْ
شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ❀

به نام خدای بخشاینده مهربان
بگو: به پروردگار صبحگاه پناه می برم. ❀ از شر آنچه
بیافریده است، ❀ و از شر شب چون در آید، ❀ و از شر
جادوگرانی که در گره‌ها افسون می‌دمند، ❀ و از شر
حسود چون رشک می‌ورزد. ❀

«مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ.» چه کسی شایسته‌تر از خالق هستی است تا از شرّ خلقش به او پناه آوری.

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ.» «غاسق» یعنی تاریکی مطلق. قرآن در جای دیگر می‌گوید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ.»^۱ «غَسَقِ اللَّيْلِ» یعنی تاریکی شب، و «وَقَبَ» یعنی فراگیر شدن. من پناه می‌آورم به خداوند، به پروردگار پگاه از شرّ همه مخلوقات و از شرّ شب تیره. شب نیز از مخلوقات است، اما چرا قرآن شب و تاریکی را به صراحت ذکر کرده است؟ زیرا شب پوششی است برای کسی که در قلبش مرض است و برای اشرار. دزدی‌ها و توطئه‌ها و ایجاد مصیبت‌ها و مشکلات، بیش از همه وقت، در شب‌های تیره و تاریکی می‌دهد. پس، مقصود از اینکه می‌گوییم از شرّ تاریکی آن‌گاه که فراگیر می‌شود، شروری است که در شب شکل می‌گیرد و آدمی منشأ و زمان و ساعت شکل‌گیری و زمان آغاز آن را نمی‌داند؛ در این هنگام

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ.» «فلق» به معنای پگاه و نیز شکافتن است. اگر پگاه را دیده باشید، نور سپیده‌دم شب را می‌شکافد و صبح به یک‌باره پدیدار نمی‌شود. فلق اصطلاحاً به معنای پگاه است و قرآن نیز می‌گوید: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ.»^۱ پس، فلق نوری است که پس از تاریکی می‌آید. قرآن نیز به تو می‌گوید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»، پناه می‌برم به پروردگاری که تاریکی را می‌شکافد. با توجه به «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»^۲ و با نظر به اینکه حیات نوری است پس از عدم و ظلمت، یعنی بگو پناه می‌برم به پروردگار حیات؛ حیاتی که چونان نور ظلمت عدم را از میان می‌برد. پس چرا پناه می‌بری به جن، کسانی که خود آفریده و بنده‌اند، کسانی که در برابر پروردگارشان نه سودی در اختیار دارند و نه زیانی، نه مرگی و نه حیاتی و نه رستاخیزی.

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» جهت دادن به عادت و تصحیح خطایی شایع است.

۱- «شکافنده صبح.» انعام (۶)، ۹۶.

۲- «شکافنده دانه و هسته.» انعام (۶)، ۹۵.

۱- «از هنگام زوال خورشید تا آن‌گاه که تاریکی شب فرا می‌رسد نماز را برپای دار.» اسراء (۱۷)، ۷۸.

می‌دمد. در حالت دوم معنای آیه چنین می‌شود که ما از شرّ مردان و زنانی که بسیار در گره‌ها می‌دمند، به خدا پناه می‌آوریم.

این فقره دو تفسیر دارد که تفسیر نخست بسیار شایع است. در این تفسیر، آیه به سحر و گره و جادوگری و ایجاد مشکل برای مردم معنا شده است. به اعتقاد ما سحر چیره شدن بر احساس و شعور آدمیان است، چنان که قرآن در داستان موسای نبی و ساحرانی که در مقابل او هستند، می‌گوید: «فَإِذَا جَا لَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى.»^۱ «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ» یعنی به خیال مردم آمد که طناب‌ها و عصاهایی که ساحران آماده کرده بودند، حرکت می‌کنند، اما واقعاً حرکتی نداشتند. از این رو، می‌گویند سحر چیره شدن بر اعصاب مسحور و مردم است. گویی که به اتفاقی واقعی می‌نگرند، در حالی که اصلاً اتفاقی نیفتاده است. در بسیاری از اوقات ساحر از تسلین استفاده می‌کند.

۱- «ناگهان از جادویی که کردند چنان در نظرش آمد که آن رسن‌ها و عصاها به هر سو می‌دوند.» طه (۲۰)، ۶۶.

پناه می‌بریم به پروردگار خالق که شب و روز برای او یکسان است و کسی که «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورِ»^۱ و کسی که «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»^۲ و کسی که شب را چونان روز می‌بیند و در تاریکی می‌بیند آنچه در روشنا می‌بیند. به چنین پروردگاری پناه می‌بریم از شرور مخلوقات به شکل کلی و از شرور شب و تاریکی به شکل خاص. تا اینجا موضوع روشن است، اما دو آیه بعد فقراتی اساسی‌اند که خواهش می‌کنم خوب به آنها توجه کنید. «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ.» نخست معنای لفظی را توضیح می‌دهم. «نفثات» جمع «نفّاثه» است. نفّاثه شاید صفت زنی باشد که در گره‌ها می‌دمد. «عُقَد» جمع «عقدة» است. پس «نَفَّاثَةٌ فِي الْعُقَدِ» یعنی زنی که بر گره‌ها می‌دمد. احتمال دیگر آن است که «نَفَّاثَةٌ» صیغه مبالغه، مانند علامه و فهّامه، باشد و بر مرد و زن یکسان اطلاق شود. در این صورت، نفّاثه یعنی کسی که بسیار

۱- «نظرهای دزدیده را و هرچه دل‌ها نهان داشته‌اند، می‌دانند.» غافر (۴۰)، ۱۹.

۲- «به قدر ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از خدا پنهان نیست.» سبأ (۳۴)، ۳.

می‌خواهم مثالی بزنم، هر چند شاید مثالی ناپسند باشد، اما مسئله‌ای است که رواج دارد. مردی ازدواج می‌کند، اما احساس می‌کند ناتوانی جنسی دارد. ناتوانی جنسی در بسیاری از افراد هست و امری طبیعی است که ناشی از اعصاب یا جسم و یا مشکل دیگری است. پزشکان برخی از انواع ناتوانی جنسی را درمان می‌کنند، اما برای برخی از ناتوانی‌ها هنوز درمانی نیافته‌اند. بی‌شک، درمان این دسته از بیماری‌ها هم پیدا خواهد شد، زیرا پزشکی پیشرفت خواهد کرد. این حالت نیز مانند همه بیماری‌ها ناتوانی روانی یا بیماری عصبی است. اما این بیماری وقتی پیچیده می‌شود که بیمار با تلقین به خود گمان می‌برد که سحری برای او نوشته و گره زده‌اند. چنین احساسی بر ناتوانی‌اش می‌افزاید، زیرا ریشه این بیماری غالباً ضعف اعصاب است. در این صورت است که به رمالان و جن‌گیران و گمراهان و گمراه‌کنندگان متوسل می‌شود و از آنان می‌خواهد تا گره را بگشایند. ما به این مسئله اعتقادی نداریم و می‌گوییم مرد مریضی است که با تلقین به خود، گره کارش را

کورت‌تر کرده است. پس، راه درمانش این است که به پروردگار پگاه، به خداوند پناه بیاورد و باور داشته باشد که آدمی در برابر پروردگارش هیچ اختیاری ندارد و هیچ انسانی نمی‌تواند به دیگری آسیبی برساند، مگر آنکه خداوند بخواهد. با این کار تلقین‌هایش درمان می‌شود، اما از نظر جسمانی و عصبی باید نزد پزشک برود تا او را معالجه کند.

قرآن کریم نیز به این عادت اشاره می‌کند، به افسونگرانی که در گره‌ها می‌دمند و مشکلاتی خیالی و غیرواقعی و تلقینی برای مردم ایجاد می‌کنند. قرآن می‌گوید: «بگو: پناه می‌آورم به پروردگار پگاه» تا از تلقینات و مشکلاتشان رها شوی. این افراد مشکلات بسیاری ایجاد می‌کنند. من خود در میان مراجعینی که دارم، با کسان بسیاری روبرو شده‌ام که بدبختی‌هایی از این دست داشته‌اند. خانواده‌ای را دیدم که زندگی و روابط بسیار خوبی داشتند، اما در اثر سخن‌ساحران و نوشته طلسم‌کنندگان، زندگی‌شان از هم پاشید و به مرگِ مرد خانواده انجامید. مصیبت این خانواده را هیچ‌گاه

فراموش نمی‌کنم و چه بسیارند چنین مصیبت‌ها و سختی‌هایی. شک نداشته باشید که این مسئله تلقین است و ریشه و اصلی ندارد، و هرگاه ترس داشتید، سوره ناس و فلق را بخوانید و مطمئن باشید که اگر به پروردگار پگاه پناه آوردید، نمی‌توانند بر شما چیره شوند. انسان باید در ناتوانی‌ها و بیماری‌ها به متخصص مسئله که همان پزشک است مراجعه کند.

این توضیحات تفسیر نخست این آیه بود و روایات بسیاری نیز درباره آن وجود دارد. من پیش از این نیز گفته‌ام که تفسیری که می‌گویم، همه تفسیر آیات نیست. قرآن معانی بسیاری دارد و چه بسا ما پاره‌ای از معانی آن را در نمی‌یابیم. بی‌شک، قرآن معانی ژرفی دارد که در آتیه برای بشر روشن خواهد شد. من آنچه از قرآن می‌فهمم و آنچه را پیش از این درباره قرآن نوشته شده است و یا بعدها نوشته خواهد شد، انکار نمی‌کنم.

اکنون به تفسیر دوم آیه «التَّقَاتُ فِي الْعُقْدِ» می‌پردازیم که من آن را بیشتر می‌پسندم. تا همین امشب

گمان می‌کردم این تفسیر از یافته‌های خودم است، اما هنگامی که به تفسیر محمد عبده - رحمه الله علیه - مراجعه کردم، دریافتم که این معنی از آن اوست و او بر من و بسیاری از مفسران و غیر مفسران در این مسئله و بسیاری مسائل دیگر پیشی دارد، قَدَسَ اللهُ نَفْسَهُ. محمد عبده می‌گوید که «التَّقَاتُ فِي الْعُقْدِ» کنایه از سخن چینان و غیبت‌کنندگان و مفسران و کسانی است که می‌کوشند با سخن و زمزمه و وسوسه، در کارهای مردم گره ایجاد کنند و آنها را پیچیده سازند و دوستی و برادری مردم را از میان برند. سپس می‌گوید نسبت به خبرچین هوشیار باش، او نزد تو چیزی می‌گوید که تو گمان می‌بری در آن صادق است، زیرا سخن چینان روحيات تو را می‌شناسند. از این رو، سخن یا اشاره یا گله‌ای از دوست تو می‌گیرند، سپس با برنامه‌ای خاص آن را برجسته و بزرگ و برای تو بازگو می‌کنند. تو می‌بینی که این سخن از دوست تو است، زیرا بخش‌هایی از این نقل قول از کلام او گرفته شده است. سپس نزد دوست دیگر تو می‌روند و از تو نزد او

سخن چینی می‌کنند و از همین راه رشته دوستی تو و دیگران را پاره می‌کنند.

این‌گونه میان زن و شوهر و میان دو برادر و میان دو دوست و میان مردم را به هم می‌زنند، سخن‌پراکنی می‌کنند و میان مردم اختلاف می‌افکنند. اینان خطرناک‌ترین افراد بشر هستند.

غیبت‌کننده و دروغگو و سخن‌چین و منافق کسانی‌اند که روابط میان مردم را مخدوش می‌کنند. مردم جامعه بنابر پیمان‌ها و تعهدهایی با هم زندگی می‌کنند. این پیمان‌ها و تعهدها همان عقد برادری و دوستی و ازدواج و همکاری و معامله و امثال اینهاست. اینان با سخنان و وسوسه‌ها و نَفَس‌ها و دمیدنشان این رشته‌های پیوند را می‌گسلند. اما چرا از این افراد با عبارت «النَّفَّاثَاتُ فِي الْعُقَدِ» یاد شده است؟ محمد عبده در توضیح این مسئله می‌گوید در زمان جاهلیت برای حل پاره‌ای مسائل رمّالان به طناب‌گرهی می‌زدند، سپس وردها و طلسم‌هایی بر آن می‌خواندند و به گره می‌دمیدند، دوباره آن را می‌گشودند و می‌گفتند این

عقده و رشته از بین رفت و مشکل پایان یافت. آنان به این شکل به آن شخص القا می‌کردند که گره کارش باز شده است، اما در واقع گرهی در کار نبوده است، بلکه ترس و احساس و ضعف اعصاب بوده است که با تلقین ایجاد شده بود و با تلقین هم از بین می‌رفت. و چون آنان در گره می‌دمیدند و آن را باز می‌کردند، خداوند هم کسانی را که سخنانشان مانند دمیدن در گره است به آنان تشبیه کرده است. آنان علقه و رشته دوستی و برادری را میان مردم پاره می‌کنند. ما به خداوند و به پروردگارِ پگاه پناه می‌آوریم از شرّ کسانی که میان مردم جدایی می‌افکنند. این شرّ یکی از خطرناک‌ترین شرور بشری است. از این رو، خداوند در آیه دوم گفته است: پناه می‌برم به پروردگارِ پگاه از شرّ مخلوقات. شرّ مخلوقات همه را در بر می‌گیرد. اما همان‌گونه که گذشت در آیه بعد شب را به طور خاص ذکر کرده و در این آیه نیز «النَّفَّاثَاتُ فِي الْعُقَدِ» را به طور خاص آورده است.

و اما نکته بعدی؛ پس از شرّ شب و شرّ دمنندگان

افسونگر شرّ حسادت را ذکر می‌کند: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»

حسد و خطرهایش بر شما پوشیده نیست، اما برخی نکات درباره حسادت وجود دارد که در ضمن حدیثی برای شما می‌گوییم: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ الثَّأْرُ الْحَطَبَ»^۱ حسد از پرفسادانگیزترین و بدترین و بزرگ‌ترین گناهان بندگان است. در حدیث آمده است که حسادت‌کننده چون کافر و منکر و معترض به خلق خداوند است. حسود نمی‌تواند آنچه را خداوند به بندگانش داده است، تاب بیاورد. خداوند به کسی نعمت داده است، خداوند به کسی علم و مال و موفقیت و نعمت و ثبات داده است، اما من به جای اینکه تسلیم اراده خداوند باشم، حسادت می‌ورزم، یعنی با قلب خود به کار خداوند و نعمتی که عطا فرموده اعتراض می‌کنم. پس یکی از شدیدترین گناهان و پرخطرترین آنها حسادت است. آدمی نمی‌تواند حسود را نادیده

۱- «حسد نیکی‌ها را از میان می‌برد، چونان آتش که هیزم را از بین می‌برد.» کلینی، یعقوب، کافی، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۵ش، ج ۸، ص ۴۵.

بگیرد. زیرا دشمن معمولی، به طور طبیعی، در کمین آدمی می‌نشیند، این خطر بزرگی است، اما چنان‌که می‌دانید نمی‌توان حسود را درمان کرد. با حسود چه می‌توان کرد؟ اگر محبتت را افزون کنی، بیشتر حسادت می‌کند. اگر از نعمتی که خداوند به تو عطا کرده به او بدهی، باز هم حسادتش بیشتر می‌شود. اگر او را احترام کنی، شعله‌های حسادتش فزونی می‌یابد. هیچ درمانی ندارد، مگر اینکه به پروردگار پگاه متوسل شوی تا تو را از شرّش حفظ کند. در این باره دو بیت شعر بسیار زیبا دیده‌ام که متأسفانه حافظه من یاری نمی‌کند که ده‌ها بیت آن را برایتان بخوانم.

این شعر از ابو الحسن تهامی است. این شاعر شعری در رثای فرزندش دارد که شاید بهترین رثا در زبان عربی باشد. در این رثا که با بیت معروفی آغاز می‌شود، حکمت‌ها و پندهای بلندی وجود دارد:

حُكْمُ الْمَيِّتَةِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارِي
مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بِدَارِ قَرَارِ
فَالْعَيْشُ نَوْمٌ وَالْمَيِّتَةُ يَقْظَةٌ

دنبال نعمت خداوند است و به بهشت می‌نگرد، اما قلبشان آتش‌گرفته و در جهنم است.

نکته تربیتی مهم دیگری درباره «إِذَا حَسَدُ» وجود دارد که خواهش می‌کنم به آن توجه کنید. بسیاری از ما و، چه بسا بنا به طبیعت خود، حسد می‌ورزیم و جای ملامت هم نیست، زیرا خلقت آدمی این گونه است. برخی اراده‌ای ضعیف دارند، برخی دیدشان ضعیف است، برخی خوب حرف نمی‌زنند، برخی صدایشان آهسته است و برخی نیز به سبب وراثت یا محیط یا تربیت حسودند و در قلبشان حسادت هست. گناه چنین کسی چیست؟ این‌گونه آفریده شده است. باید خود را درمان کند، اما چگونه؟ باید حسادت را سرکوب کرد. اگر کسی حسادت ورزید، اما حسادتش را نادیده گرفت و به مقتضیات حسدش عمل نکرد، در این صورت، حسد کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود تا اینکه بمیرد. حسد آدمی را وامی‌دارد تا بر ضد کسی سخن بگوید، توطئه بچیند و مشکلاتی برایش ایجاد کند، اما اگر حسادت را نادیده بگیریم و از آن پیروی نکنیم،

وَ الْمَرْءُ بَيْنَهُمَا خِيَالٌ سَارِي
بَيْنَا يُرَى الْإِنْسَانُ فِيهَا مُخْبِرًا
حَتَّى يُرَى خَبْرًا مِنَ الْأَخْبَارِ
تا اینکه به این دو بیت معروف می‌رسیم، در این
دوبیت هم فرزند متوفایش را خطاب می‌کند:
جَاوَرْتُ أَعْدَائِي وَ جَاوَرْتُ رَبَّهُ
شَتَّانَ بَيْنَ جِوَارِهِ وَ جِوَارِي
إِنِّي لِأَرْحَمُ حَاسِدِي لِحَرِّ مَا
ضَمَّتْ صُدُورُهُمْ مِنَ الْأَوْغَارِ
نَظَرُوا صَنِيعَ اللَّهِ بِي فَعَيُّوهُمْ
فِي جَنَّةٍ وَ قُلُوبُهُمْ فِي النَّارِ
در بیت آخر اشاره می‌کند که بی‌شک چشمشان به

۱- حکم مرگ برای همه جاری و ساری است، این سرا سرای جای گرفتن نیست. / زندگی خواب و مرگ بیداری است، و آدمی میان آن دو چونان شبیحی گذراست. / در حالی که می‌پندارد خیردهنده مرگ دیگران است، خود یکی از اخبار می‌شود (خبر مرگ او را می‌دهند). / من همنشین دشمنانم شدم و او مجاور پروردگارش شد. فرق بسیار است میان همنشینی من و همنشینی او. / من بر آنان که بر من حسد می‌ورزند دل می‌سوزانم، از بس که سینه‌هاشان از کینه آکنده است. / به آنچه خدا نصیب من کرده است، نظر می‌افکنند. چشمشان در بهشت است و قلبشان در دوزخ.

آهسته آهسته حسد کم‌تر می‌شود تا اینکه از میان می‌رود. حسادت با سرکوب کردنش از میان می‌رود، بر خلاف دیگر امیال آدمی. فی‌المثل، اگر فطرت یا غریزه جنسی و یا غریزه مدنیت در آدمی سرکوب شود، از بین نخواهد رفت، بلکه به عقل باطن راه می‌یابد و مشکلات و دشواری‌های دیگری می‌آفریند. این مسئله در مورد اموری است که از طبیعت آدمی نشئت می‌گیرد، اما آنچه خارج از طبیعت آدمی است، این‌گونه نیست. اگر بیماری‌هایی مثل حسد و ترس و بخل و وسواس را که مرضی در فطرت آدمی هستند، سرکوب کنیم، از میان می‌روند و پایان می‌یابند. از همین روست که در حدیث شریف رفع نیز از حسد یاد شده است، یعنی کسی که در قلبش حسادت دارد تا هنگامی که سخنی نگفته باشد و توطئه‌ای نچیده باشد و کاری بر ضد کسی که به او حسادت می‌ورزد، انجام نداده باشد، حسادتش کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود، تا اینکه از میان می‌رود. چنین کسی به سبب حسادتش عقابی ندارد و بی‌شک خداوند او را می‌بخشاید و درمانش می‌کند. قرآن کریم نیز با

عبارت «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» به همین مسائل اشاره دارد. اگر کسی حسادت نورزد، شرّی برایش نیست. این مسئله به طور طبیعی بدین معناست که حسادت شرّ و فساد و فتنه است و اگر حسود حسادت خود را عملی کند، باید از شرّ او به خدا پناه ببریم. اما اگر حسود کاری نکرد، بدین معناست که شرّی ندارد.

قرآن کریم در چارچوبی تربیتی حسد را این‌گونه درمان می‌کند و به حاسد هشدار می‌دهد که اگر به سبب حسادت کاری صورت دهی و سخنی گویی، هم عقاب خواهی شد و هم حسادت فزون‌تری می‌یابد و درمان هم نمی‌شود. اگر می‌خواهی از حسد رها شوی، ساکت شو! دردسر برای کسی ایجاد نکن و از خداوند بخواه که درمانت کند و شفای دهد و طبیعتاً تو هم سلامتی خود را بازخواهی یافت. اما اگر حسادت را ادامه دهی و چیزی بگویی تا دلت خنک شود و آرام بگیری، نتیجه عکس خواهی گرفت و حسد تو افزون و افزون‌تر می‌شود.

بنابراین، «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» اشاره دارد به آفریننده

مخلوقات و ایجاد کننده نور، نور سپیده دم پس از سیاهی شب و نور حیات پس از سیاهی عدم. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ.» پناه می آورم به پروردگار سپیده دم و نه به شخص یا جن و یا موجود دیگر. به خدا پناه می آورم از شر همه آفریده هایش و، به طور خاص، پناه می آورم به خدا از شرور شب هنگام و از شرور سخن چینی و فساد و فتنه و از شرور جادو و کفر و در پایان نیز از شرور حسد. از شرور و خصوصاً این شرور سه گانه به خدا پناه می آوریم. در احادیث آمده است که بهترین راه برای رهایی از شرور خلق خدا و از شرور دمنندگان در گره ها و از شرور حاسد و از شرور شب هنگام، خواندن سوره های فلق و ناس است، اما نه فقط خواندن با زبان، بلکه خواندن با قلب و عقل.

در حدیث آمده است که پیامبر هر شب در ابتدای شب این دو سوره را قرائت می کرد، و به یارانش، کسانی که از این شرور بسیار رنج می بردند، خواندن این دو سوره و تفکر در آنها را توصیه می کرد. اگر این دو سوره را با قلب و عقل و زبان بخوانیم، آرامش می یابیم

و بنابر تفسیر یکی از مفسران بزرگ در پناه خدا احساس آرامش می کنیم، زیرا با آرامش در سایه سار پروردگار سپیده دم و پروردگار مردم خواهیم بود و هیچ دستی بالاتر از دست خداوند نیست.

همه هستی مخلوق و در اختیار اوست و در برابرش ناچیز است. اگر پروردگار سپیده دم و پروردگار مردم پشتیبان ما بود، هیچ کس نمی تواند به ما آسیبی برساند، اما به شرط اینکه با زبان و قلب و عقلمان به یاد خدا باشیم تا آرامش بیابیم و از همه شرور و آفت ها در امان باشیم.